

فلاح



فهرست

مقدمه روایت ۶۰۰.....	۱.....
نگاه کلی (نگاه سریع به ۶۰۰ روز).....	۲.....
هیات.....	۵.....
چایخانه.....	۸.....
رسانه.....	۱۱.....
جهادی.....	۱۹.....
دوره های فصلانه.....	۲۵.....
گروهان.....	۳۳.....
حرف آخر.....	۳۴.....

این کاتالوگ، گزارشی است از دو سال تلاش، همت و همراهی اهالی مسجد. هدف ما از تدوین این مجموعه، ثبت بخشی از حرکت های عبادی، فرهنگی، اجتماعی و جهادی است که در این مدت شکل گرفت؛ تا هم قدردانی کوچکی از همراهان عزیز باشد و هم نمایی روشن از ظرفیت های مسجد را پیش چشم مخاطبان قرار دهد.

ما جمعی از بسیجی های مسجد هستیم که در بهمن ۱۴۰۲ وارد میدان شدیم. نخستین قدممان، برگزاری اعتکاف دانش آموزی بود؛ برنامه ای که برای ماه یک مراسم، بلکه آغاز راهی تازه بود. از همان روزها، تصمیم گرفتیم مسجد را به خانه ای زنده و پرشور برای همه تبدیل کنیم؛ از نمازگزاران بزرگسال گرفته تا نوجوانانی که آینده ساز این سرزمین اند.

در این مسیر، قدم به قدم پیش رفتیم. پاتوق های هفتگی راه افتاد، هیئت های نوجوانی شکل گرفت، تیم رسانه مسجد متولد شد، فعالیت های اجتماعی و جهادی گسترش پیدا کرد و حضور خانواده ها پررنگ تر شد. امروز مسجد ما، فراتر از یک مکان عبادی، به کانونی پویا برای عبادت، آموزش، خدمت و همدلی تبدیل شده است.

این کاتالوگ، حاصل نگاه جمعی و تلاش خالصانه ی ماست. امید داریم مرور این صفحات، نشان دهنده مسیری باشد که طی کرده ایم و انگیزه ای برای گام های بزرگ تر در آینده.



این متن رو ما براتون آوردیم که با خوندنش، یک نگاه کلی به یک سال ونیم فعالیت مسجد داشته باشین. اما این تازه شروعشه... تو بخش های بعدی کاتالوگ می تونین روایت جزئی و پیر جزئیات هر بخش رو بخونین؛ از بسیج و هیئت گرفته تار سانه، جهادی، گروهان، چایخونه و دوره های دانش آموزی. خیلی خیلی توصیه می کنیم سراغش برین، چون هر بخشش پر از ماجراهاییه که واقعا ارزش خوندن داره.

ماجرای تازه شدن مسجد ما، از اعتکاف رجب ۱۴۰۲ شروع شد؛ همون بهمن ماه که تصمیم گرفتیم دل ها رو کنار هم بذاریم و اعتکافی برپا کنیم. ۴۵۰ دانش آموز در اون اعتکاف شرکت کردن و همون جا بود که مسجد، جانی تازه گرفت. فهمیدیم مسجد فقط جای نماز نیست؛ می تونه بشه پاتوق رفاقت هامون، پایگاه حرکت هامون و مدرسه ای برای ساختن آینده.



اعتکاف رجب ۱۴۰۲



جشن عید مبعث و تماشای فوتبال ایران و قطر

خیلی زود فضا پرهیجان تر شد. جشن عید مبعث، حتی تماشای فوتبال ایران و قطر در مسجد، و بعد هم جشن سه شبه پیروزی انقلاب و میلاد سرداران کربلا با حضور عموم نواب و آقاماشاالله، مسجد رو به یک پایگاه پر از نشاط و معنویت تبدیل کرد.

اسفند ۱۴۰۲ پر از اتفاق های بزرگ بود؛ از جشن بزرگ نیمه شعبان که دکتر سعید جلیلی هم به غرفه ها سرزد، تا بازدید استاندار و فرماندار خراسان در روز انتخابات. همین رفت و آمدها نشون داد مسجد ما داره به یک نقطه اثرگذار در شهر تبدیل میشه.



جشن بزرگ نیمه شعبان

تابستون ۱۴۰۳، تصمیم گرفتیم تا اولین نقطه عطفی شد با شروع دوره تابستانه «چهل تیکه»؛ اولین دوره دانش‌آموزی مسجد. پای صدها نوجوان تازه به مسجد باز شد و برنامه‌های تربیتی‌مون جان‌گرفت. پاییز، با برگزاری دوره ی اوج، و برنامه های دانش‌آموزی و فرهنگی فصل درس و تفریح شد.



برج برفی، برنامه تفریحی دوره چهل تیکه

در همین مسیر، کاروان اربعین، محرم و فاطمیه، یادواره شهدا، تشییع شهیدان گمنام و حضور چهره‌های شاخصی مثل حجت‌الاسلام راجی و کربلایی محمد اسداللهی، روح تازه‌ای به جمع‌مون بخشید و نوجوان‌هامون رو به قلب ماجرا آورد.



مراسم عزاداری فاطمیه ۹۵ روز

یکی از بخش‌های جذاب این سال، رشد سریع رسانه مسجد بود. تیم رسانه‌ای که از غدیر ۱۴۰۳ با دو نفر شروع شد، بچه‌های خود مسجد اومدن پاکار رسانه مسجد و تیم رسانه کار خودش رو شروع کرد؛ فیلم‌برداری و تدوین ساده. اما به لطف خدا و همت بچه‌ها، کم‌کم اتاق رسانه راه افتاد، رسانه مسجد شد چشم و گوش همه فعالیت‌ها که تو گام اول وظیفه خودش میدونست که فعالیت‌های مسجد رو به بهترین شیوه به بیرون شربده.



جشن بزرگ خیابونی، عید غدیر ۱۴۰۳

با شروع رمضان ۱۴۰۳، رسیدیم به یکی از قله‌های کارمون: احیای شب‌های قدر با حضور پرشور جوان‌ها، و در کنارش اجرای طرح ماه همدلی؛ جمع‌آوری بیش از ۲۰۰۰ بسته معیشتی برای خانواده‌های محروم. اینجا بود که بچه‌های دانش‌آموزی مسجد نشون دادن می‌تونن بازیگر واقعی میدان خدمت باشن.



ماه همدلی، بسته بندی ۲۰۰۰ بسته معیشتی

دی ماه ۱۴۰۳، ولادت حضرت زهرا (س) و اعتکاف دوم مسجد باشعار «خلوت قهرمان ساز» برگزار شد؛ اما این دفعه با کلی تجربه و انگیزه بیشتر برای برگزاری هر چه حرفه‌ای‌تر، منظم‌تر و پرشورتر از سال قبل. این اعتکاف برای مایک جهش واقعی بود.



جهادها هم لحظه‌ای متوقف نشد؛ از اطعام‌های بزرگ مثل ۱۴ هزار پرس غذا در خرداد ۱۴۰۴ تا خدمات اجتماعی دیگر، که بار اصلیش روی دوش نوجوانان مسجد بود.



امروز وقتی به عقب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم از بهمن ۱۴۰۲ تا حالا چقدر جلو اومدیم؛ از یک اعتکاف ساده تا ده‌ها برنامه بزرگ فرهنگی، مذهبی، جهادی، رسانه‌ای و تربیتی. از یک تیم دونفره رسانه تا یک گروه حرفه‌ای. از یک جمع کوچک دوستان تا یک لشکر نوجوان و جوان پرانرژی.



و این مسیر ادامه پیدا کرد... تا رسیدیم به رمضان ۱۴۰۴؛ جایی که مناجات خوانی‌ها، غرفه‌های فرهنگی، چایخانه دم در مسجد و پوشش رسانه‌ای پر قدرت، مسجد رو به یک پایگاه زنده و پر حرارت تبدیل کرد.



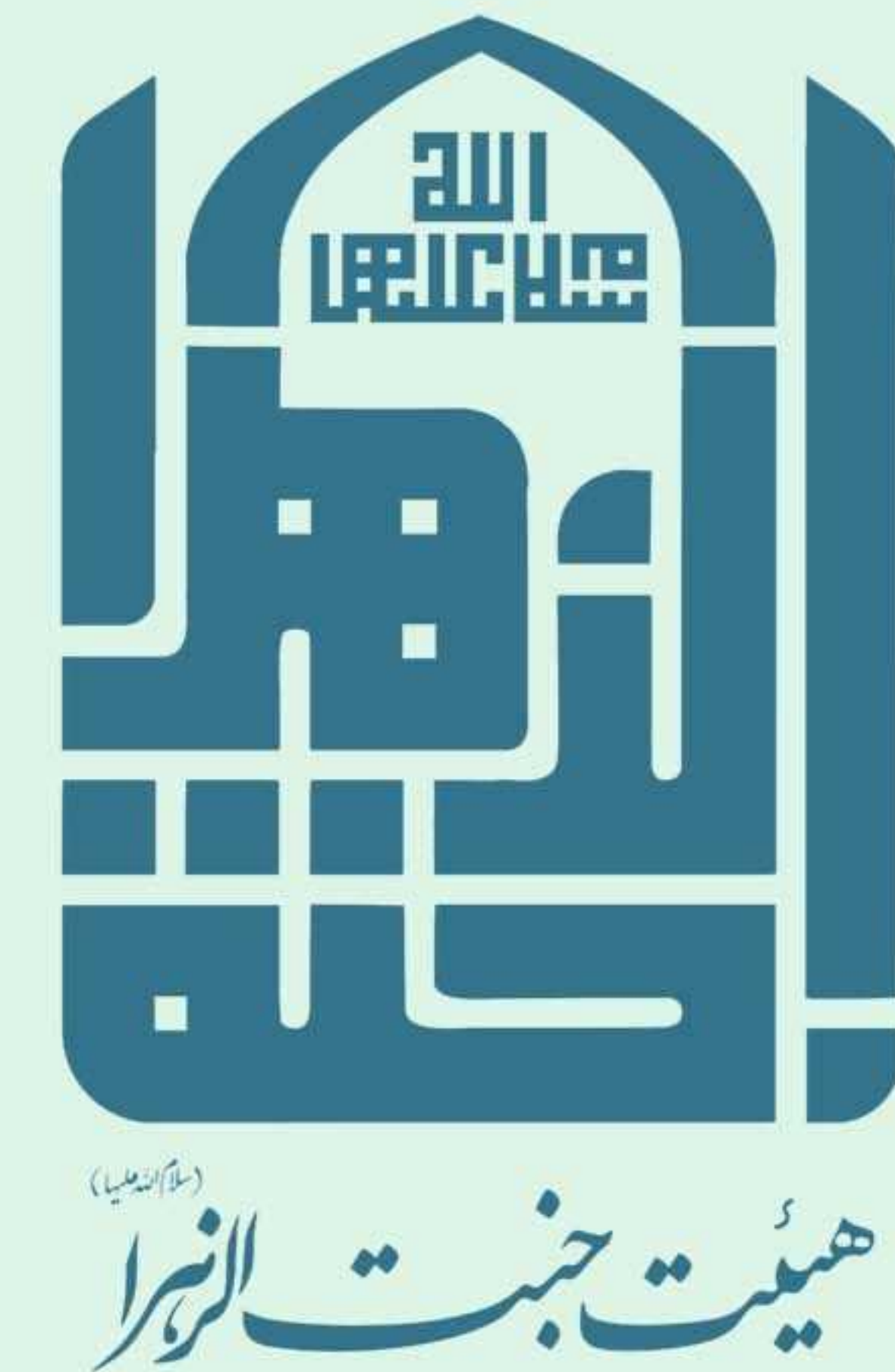
و وسط همه این‌ها، چایخانه دم در مسجد شد قلب تپنده جمع. همون جا کناریک لیوان چای ساده، رفاقت‌ها ساخته شد و تصمیم‌های بزرگ گرفته شد.



اما این تازه شروع راهه...

همه این حرکت‌ها، به لطف حضرت زهرا (س) و همت همین بچه‌ها رقم خورده. آینده روشن‌تر از همیشه است و ما مطمئنیم مسجد ما روز به روز بزرگ‌تر، اثرگذارتر و الهام‌بخش‌تر خواهد شد.

قصه‌ی هیئت جنت الزهرا (سلام الله علیها) از یک اتاق کوچک بسیج شروع شد. همان اتاقی که جمعیت ثابتش بیشتر از بیست نفر نمی‌شد. فضای محدود، بدون تعامل با بیرون و بدون افقی روشن برای پیشرفت. مجلس‌های هفتگی، ساده و صمیمی برگزار می‌شد، حال و هوای خودش را داشت، اما یک سؤال همیشه در ذهن بچه‌ها بود: «آیا این همان هیئتی است که قرار است مسیرش به سمت اهداف بزرگ انقلابی برود؟» پاسخ روشن بود: نه. باید تغییر می‌کردیم.



(مراسم هیئت هفتگی جنت الزهرا ۱۴۰۳/۰۳/۱۶)

اینجا بود که تصمیم گرفتیم هیئت را از اتاق کوچک بیرون بیاوریم و در صحن مسجد برگزار کنیم. اما مشکل جدیدی روبه‌رویمان بود؛ صحن بزرگ مسجد و جمعیت کم هیئت! تناقضی که در نگاه اول ترسناک به نظر می‌رسید. پس جلسات مشورتی یکی بعد از دیگری شکل گرفت. ایده‌های مختلف مطرح و بعضی هم اجرا شد.



مراسم شب اول محرم ۱۴۰۳
۱۴۰۳/۰۴/۱۷

یک بار صحن مسجد را با اسپیس و پرچم نصف کردیم و قسمت جلویی را آذین بستیم تا فضا جمع‌تر شود. خوب بود، اما سختی باز و بسته کردن سازه‌ها، ما را خسته کرد. بار دیگر پارتیشنی زیر ساعت دیواری وسط مسجد گذاشتیم و اطرافش را با پرچم و صندلی‌ها شکل دادیم تا مجلس انسجام بگیرد. این هم دوامی نداشت؛ چون کار ضعیف بود و بک‌گراند دلچسبی نداشت.

وسط همین تجربه‌ها، ایده‌ای کوتاه و جذاب
به ذهن مان رسید: سیم بکسل
از ستون یکی مانده به آخر تا آن سمت عرضی
قسمت برادران، سیم بکسلی کشیدیم. روی
آن پرده‌ی مخمل آبی‌رنگی زدیم، درست به
سبک بیت رهبری. و همین شد بک‌گراند
ثابت و زیبای هیئت. حالا دیگر هر هفته بسته
به مناسبت، پرچمی به آن آویزان می‌کردیم،
منبر را جلو می‌گذاشتیم و جلسه با تلاوت
قرآن شروع می‌شد.



از همان وقتی که هیئت به صحن مسجد
آمد، ورق برگشت. دیگر نوجوان‌هایی که هیچ
نسبتی با مسجد نداشتند، کم‌کم به بهانه
هیئت پایشان به مسجد باز شد. همین شد
نقطه‌ی شروع جذب نیروهای تازه‌نفس.
بزرگ‌ترین سرمایه‌های امروز هیئت ما،
همین نوجوان‌های پای کار و انقلابی‌اند که آن
روزها آرام آرام اضافه شدند.



چایخانه هم داستان خودش را دارد. روزهای
اول دو نفر بیشتر نبودند. حالا اما چایخانه‌ی
هیئت با ۱۷ عضو فعال، پر از شور و انرژی
است. بیشترشان نوجوانان مقطع متوسطه
اول‌اند؛ همان‌هایی که با دل صاف و
عشقشان، حال و هوای دانش‌آموزی هیئت را
کامل می‌کنند.



مراسم گرامیداشت نام و یاد شهدا و
هیئت هفتگی جنت الزهرا (سلام الله علیها)
۱۴۰۳/۰۷/۰۴

۱۴۰۳/۰۷/۱۱



مراسم گرامیداشت شهید سید حسن نصرالله

جمعیت هم هر روز بیشتر شد. با حمایت‌های حجت‌الاسلام حسینی واعظ، امام جماعت مسجد، و پشتیبانی هیئت امنای مسجد، همچنین باتلاش و پشتکار بچه‌های مسجد و عنایت حضرت زهرا سلام‌الله علیها جمع ثابت بیست نفره‌ی آن اتاق کوچک حالا به حدود ۸۰ نفر ثابت در صحن مسجد رسید. این رشد، درهای تازه‌ای باز کرد. از همان جا دعوت از مداحان و سخنران‌ها شروع شد. حجت‌الاسلام راجی، حجت‌الاسلام حسین زاده، حجت‌الاسلام لطفی پور، کربلایی محمد اسداللهی، کربلایی حسین کاتب و دیگران قدم به هیئت ما گذاشتند و شور تازه‌ای بخشیدند.



هیئت کم کم هدفمندتر شد. مثلاً سنت بستن سربند، به یکی از حرکت‌های نمادین و پرمعنای هیئت تبدیل شد. این تغییر رویکرد در مقایسه محرم ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ به وضوح خودش را نشان داد. سال قبل، هیئت دهه اول محرم ظهرها بود. جمعیتی حدود صد نفر، همه نوجوان، پای منبر بودند. اما محرم امسال، ماجرا فرق داشت. یازده شب اول محرم و ظهر عاشورا، هر شب صحن مسجد پرمی شد. آمار مستمعین به حدود هزار نفر در شب رسید؛ یعنی ده برابر شدن جمعیت در یک سال!

۱۴۰۴/۰۴/۱۴



مراسم شب عاشورا محرم ۱۴۰۴

شب عاشورا دیگر اوج بود. آن قدر جمعیت آمده بود که برای نماز مغرب و عشا، مهر کم آمد و جایی برای نماز خواندن پیدا نمی‌شد. تصویری که هیچ وقت از ذهن بچه‌های هیئت جنت‌الزهر اسلام‌الله علیها پاک نخواهد شد.

این قصه هنوز ادامه دارد و این هیئت، هنوز در ابتدای مسیر روشن خودش ایستاده است...

چایخونه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

یادش بخیر...

اولین روزهایی که شروع کردیم دم‌دمای اربعین سال ۱۴۰۲ بود؛ خیلی ساده و ابتدایی. روزهایی که نهایتاً دو سه نفر بودیم، بعضی وقت‌ها هم فقط خودم بودم تا بقیه برسند پای کار.

اربعین همان سال رسید و ما، من و آقای امین غفاری، هر کدام به دلیلی نتوانستیم راهی زیارت شویم. اما آن شب، درست شب چهارشنبه‌ای که قرار هفتگی داشتیم، دم مسجد ایستادیم و چایخانه را راه انداختیم؛ دو نفره، بی سرو صدا، اما بادل‌پراز شوق خدمت. از مردم پذیرایی می‌کردیم و همان لحظه‌ها طعم دیگری داشت.

کم‌کم مکان ثابت ما شد جلوی درِ ترانس برق شهری، ملکی که به مسجد تعلق داشت. یک روز آقای غفاری پیشنهاد داد روی درهای فلزی، داخل همان قالب‌ها، عکس شهدار را بچسبانیم؛ از شهدای دفاع مقدس گرفته تا مدافعان حرم و شهدای ترورهای ناجوان مردانه. همان جاشد «دیوار شهدا». شب‌ها با نورپردازی جلوه‌ای دیگر پیدامی‌کرد و نگاه هر رهگذری را به خودمی‌کشید. خیلی‌ها در حال خودشان فرومی‌رفتند؛ فنجان چایی در دستشان، اما دلشان کنار شهدا...



یک سال گذشت...

در این مدت نفرات مختلفی آمدند پای کار، اما کمتر کسی ماندگار شد. بیشترشان نوجوان‌های ۱۴، ۱۵ ساله بودند که هر کدام به دلیلی بعد از مدتی جدایی شدند. مدتی بود که به یکی از دوستان قدیمی‌ام می‌گفتم: «به پسر بگو بیاد سمت مسجد الزهرا (س)، کار زیاده... چایخونه هم داریم.» دنبال نیروهای ثابت می‌گشتم؛ کسانی که چراغ این خیمه را روشن نگه دارند. اما هر بار به دلیلی جور نمی‌شد.

سال دوم رسید. کمتر از ده روز مانده بود به محرم ۱۴۰۳. حقیقتاً استرس داشتم. برنامه این بود که هر شب دهه اول محرم پذیرایی داشته باشیم. دوروز مانده به شروع دهه، ناگهان تلفن زنگ خورد. دوستم آقای موسوی بود. با خوشحالی گفت: «بچه‌ها چطوری هماهنگ کن بیان مسجد؟» لحظه‌ای قفل شدم؛ از شدت خوشحالی زبانم بند آمده بود. کرامت ارباب بود... درست در لحظه‌ای که نیاز داشتیم، نیروهای تازه از راه رسیدند.

اولین شب محرم، سید صالح و سید سهیل موسوی آمدند و با خودشان سه نفر دیگر هم آوردند. این شد شروع فصلی جدید برای چایخانه حضرت زهرا (س). از آن پس آمدند کسانی که هر چند ماندگار نمی‌شدند، اما با دقت روی نفرات، فیلتر می‌گذاشتیم. نه اینکه کسی را از مسجد دور کنیم، نه. هر کس وارد می‌شد، اگر برای فضای چایخانه مناسب نبود، هدایتش می‌کردیم به برنامه‌های دیگر مسجد و هیئت. همین باعث شد کارمان با کیفیت تر و منظم تر پیش برود.



یکی از کارهای مهمی که انجام دادیم انداختن پرچم آمریکا و اسرائیل روی پیاده رو بود. واکنش ها متفاوت بود. بعضی از خانم های با حجاب، هرچند اندک، از روی پرچم عبور نکردند؛ و اکثرشان با قاطعیت رد می شدند و پرچم های استکبار را لگدمال می کردند؛ در مقابل، بعضی افرادی حجاب بدون تردید رد شدند، حتی فیلم هم گرفتند. در این میان کسانی بودند که به کار ما اعتراض کردند، حتی می خواستند پرچم را جمع کنند؛ اما ما ایستادیم و نگذاشتیم. در ایام جنگ ۱۲ روزه و حمله اسرائیل و بعد از آن، همه ما با تعجب افرادی را می دیدیم که قبلاً به ما اعتراض هم می کردند برای انداختن این پرچم ها ولی جنگ همه چیز را عوض کرده بود و خیلی ها با حقیقت آشنا شده بودند؛ همان افراد را می دیدیم که با خشم پرچم ها را بارها لگدمال می کردند. و گذشت... تا رسیدیم به امروز. حالا حدود ۲۰ نوجوان از ۱۲ تا ۱۶ ساله پای کار ثابت چایخانه اند. حتی توانسته ایم فضای «واکس صلواتی» هم کنار چایخانه راه بیندازیم. مردم هم استقبال خوبی می کنند. در این دو سال، نگذاشتیم چراغ چایخانه خاموش شود؛ نه در برف، نه در باران. بچه ها همیشه پای کار بودند. یادم نمی رود شبی سرد و برفی، راننده تاکسی ای توقف کرد. با فلاکسش آمد جلو و گفت: «دمتون گرم! از آخر وکیل آباد اومدم، اینقدر هوس چایی کرده بودم. تا شمارو دیدم، دلم روشن شد.» فلاکسش را پر کردیم، دعا کرد و رفت.

از این خاطره ها زیاد داریم. الحمدلله، هر وقت از سال دلتان چای صلواتی خواست، چهارشنبه شب ها حوالی ساعت ۸، مسجد الزهرا (س) احمد آباد، چراغ چایخانه حضرت زهرا (س) روشن است و پذیرایی برقرار.



روایت شکلگیری و رشد تیم رسانه مسجد

در روایت فعالیت‌های مسجد الزهرا، یکی از بخش‌های مهم و تأثیرگذار، ما اجرای تیم رسانه مسجد است؛ تیمی که با همه‌ی کمبودها و سختی‌ها شکل گرفت، رشد کرد و امروز به بخشی جدایی ناپذیر از حرکت مسجد تبدیل شده است. در این بخش، می‌خواهم داستان این تیم را همان‌طور که گذشت، صمیمی و دوستانه برایتان بازگو کنم.

جرقه‌ی شروع

۲۶ بهمن ۱۴۰۲ بود. یک پیام ساده در کانال مسجد منتشر شد با عنوان: «جذب خادم افتخاری برای تیم رسانه‌های مسجد الزهرا؛ در زمینه‌های صوت، تصویر، تدوین، گرافیک و دیگر بخش‌های رسانه‌ای». شاید آن روز کسی فکرش را نمی‌کرد که همین پیام، نقطه‌ی آغاز راهی شود که تا امروز این همه برکات به همراه داشته است. چند ماه بعد، در عید غدیر ۱۴۰۳ - یعنی تیرماه همان سال - جرقه‌ی واقعی تشکیل تیم رسانه زده شد. تیمی کوچک و دونفره که با دست خالی اما دلی پر، پا به میدان گذاشت. هیچ تجهیزاتی نبود، هیچ دفترکاری در اختیارشان قرار نداشت. همه چیز بایک گوشی ساده آغاز شد: فیلمبرداری، عکسبرداری و تدوین. همین! این تیم کوچک مأموریتی بزرگ بر دوش داشت: همه‌ی اتفاقات و فعالیت‌های مسجد را روایت کند و به گوش مردم برساند. هدفشان این بود که مسجد و ظرفیت‌هایش را به مردم نشان بدهند، آن‌هم نه فقط در سطح محله یا شهر، بلکه در آینده شاید در سطح کشور.

اطلاعیه مهم ویژه‌ی کسانی که تمایل همکاری دارند

اگر چنانچه تمایل داری، در برنامه‌های مختلف همراهمون باشی و دعوت نامه برات ارسال بشه گوشیت رو بردار و به پیامک به نام **مسجد الزهرا سلام الله علیها** تایپ کن و به شماره تلفن **۰۹۳۰۹۲۷۵۵۳۶** ارسال کن.

جذب خادم افتخاری مسجد الزهرا

برنامه‌های هیئت جنت الزهرا سلام الله علیها هر هفته چهارشنبه‌ها در مسجد الزهرا سلام الله علیها برگزار میشود شما هم میتوانید در قسمت های زیر مشارکت کنید.



اگر دوست داشتنی مازو در هیئت به عنوان خادم همراهی کنید. برید، نوی سایت و ثبت نام کنید.

MASJEDALZAHRAA.IR

اولین تجربه ها

اولین آزمون جدی تیم رسانه، جشن بزرگ عید غدیر بود؛ جشنی پر از غرفه های فرهنگی، پذیرایی گسترده و اطعام. بچه های رسانه با همان گوشی خودشان شروع کردند به ثبت لحظات. فیلمبرداریها ساده و ابتدایی بود، تدوینها هم به همان اندازه ابتدایی. اما برای شروع کار، همین قدم های کوچک، تجربه ای بزرگ و ارزشمند شد. خروجی کار، هرچند ساده، بازخورد خوبی گرفت و انگیزه ی بچه ها را چندبرابر کرد.



هفته ها گذشت. آرام آرام نفرات جدیدی به تیم اضافه شدند. کار رسانه ای مسجد پر حجم بود و هر بخش نیاز به تخصص خودش داشت؛ بنابراین طبیعی بود که تیم نیازمند رشد و تکمیل نیروها باشد. گروه رسانه کمکم جان میگرفت و تبدیل به یک هسته ی فعال میشد. در همین روزها، مؤسسه ی امام حسین (ع) که با مسجد الزهرا همکاری داشت، گاهی دوربین یا تجهیزاتی در اختیار تیم رسانه قرار میداد. هرچند موقتی بود، اما همین همراهیهای کوچک، برای ما دلگرمی بود.



کاروان اربعین حسینی ابن‌الرضا (ع) نجف اشرف



ماموریت سوم دوره تابستانه چهل تیکه (برج برفی)



گوشه ای از اتاق بسیج، اتاق بچه های رسانه مسجد

بعد رسیدیم به اربعین؛ نخستین چالش جدی. تیم تازه تأسیس رسانه باید کاروان اربعین حسینی مسجد الزهرا را پوشش میداد. کاری سخت و سنگین، اما نتیجه ی آن فراتر از انتظار بود.. آقای غفاری، فرماندهی پایگاه بسیج مسجد، به شبکه ی خراسان دعوت شد و درباره ی کاروان نوجوانان مسجد الزهرا (س) صحبت کرد. دو نفر از نوجوانان کاروان هم در همان برنامه حضور پیدا کردند.

پوشش دوره ها و سختی های مسیر

کار رسانه ای فقط به هیئت و چایخانه محدود نمیشد. دوره های فصلانه مسجد هم نیاز به پوشش داشت. اولین آنها دوره ی تابستانه ی «۴۰ تیکه» بود. بچه های رسانه در این دوره نه تنها شرکت میکردند، بلکه مسئولیت پوشش رسانه ای را هم داشتند. این یعنی دو کار سنگین همزمان؛ هم بهره بردن از برنامه ها، هم روایت و رسانه ای کردنشان.

بعد از چند ماه، گوشه ای از اتاق بسیج را به تیم رسانه اختصاص دادند. دو میز و یک سیستم آوردند و همانجا شد اولین دفتر کار رسانه. بچه ها روزهای زیادی را در آنجا میگذراندند، برای یادگیری و آموزش. کم کم یک سیستم دیگر هم اضافه شد و حتی کلاسهای کوچک تدوین و گرافیک برگزار شد تا بچه ها از کارهای ساده گی موبایلی عبور کنند و به کار حرفه ای نزدیک تر شوند.

نقطه‌های عطف

زمان میگذشت و مراسم مسجد پرشورتر میشد. نام‌های بزرگی مثل حجت الاسلام راجی و کربلایی محمد اسداللهی به مسجد می‌آمدند و کار رسانه‌ای هم متناسب با آن سنگین‌تر میشد. تیم رسانه فقط به کار خودش بسنده نمی‌کرد؛ دنبال یادگیری و رشد هم بود. در رویدادهایی مثل «هم‌افزا» شرکت میکرد، کار رسانه‌های مجموعه‌های دیگر را میدید و الگو می‌گرفت.



بازدید تیم رسانه از رویداد هم‌افزا



اعتکاف رجب سال ۱۴۰۳

ماه رجب، نوبت اعتکاف دانش‌آموزی بود. همان شب اول، آقای هوشنگی مربی رسانه، شروع کرد به آموزش کار با تجهیزات که برای پوشش رسانه‌ای این اعتکاف هماهنگ شده بود. تمرین‌ها از همان لحظه آغاز شد و برای تیم رسانه نقطه عطف بزرگی شد.

چالش‌ها و تجربه‌های جدید

تیم رسانه هنوز دوربین اختصاصی نداشت. در هیئت‌های هفتگی، برای بعضی مراسم‌ها ناچار می‌شدند از گوشی‌های دیگران قرض بگیرند. بارها گوشی مربی‌ها و دوستان شد ابزار اصلی رسانه.





جشن خیابونی ۲۲ بهمن ۱۴۰۳



جشن بزرگ نیمه شعبان



ضبط مناجات شعبانیه توسط تیم رسانه



مراسم مناجات خوانی شب های ماه مبارک رمضان

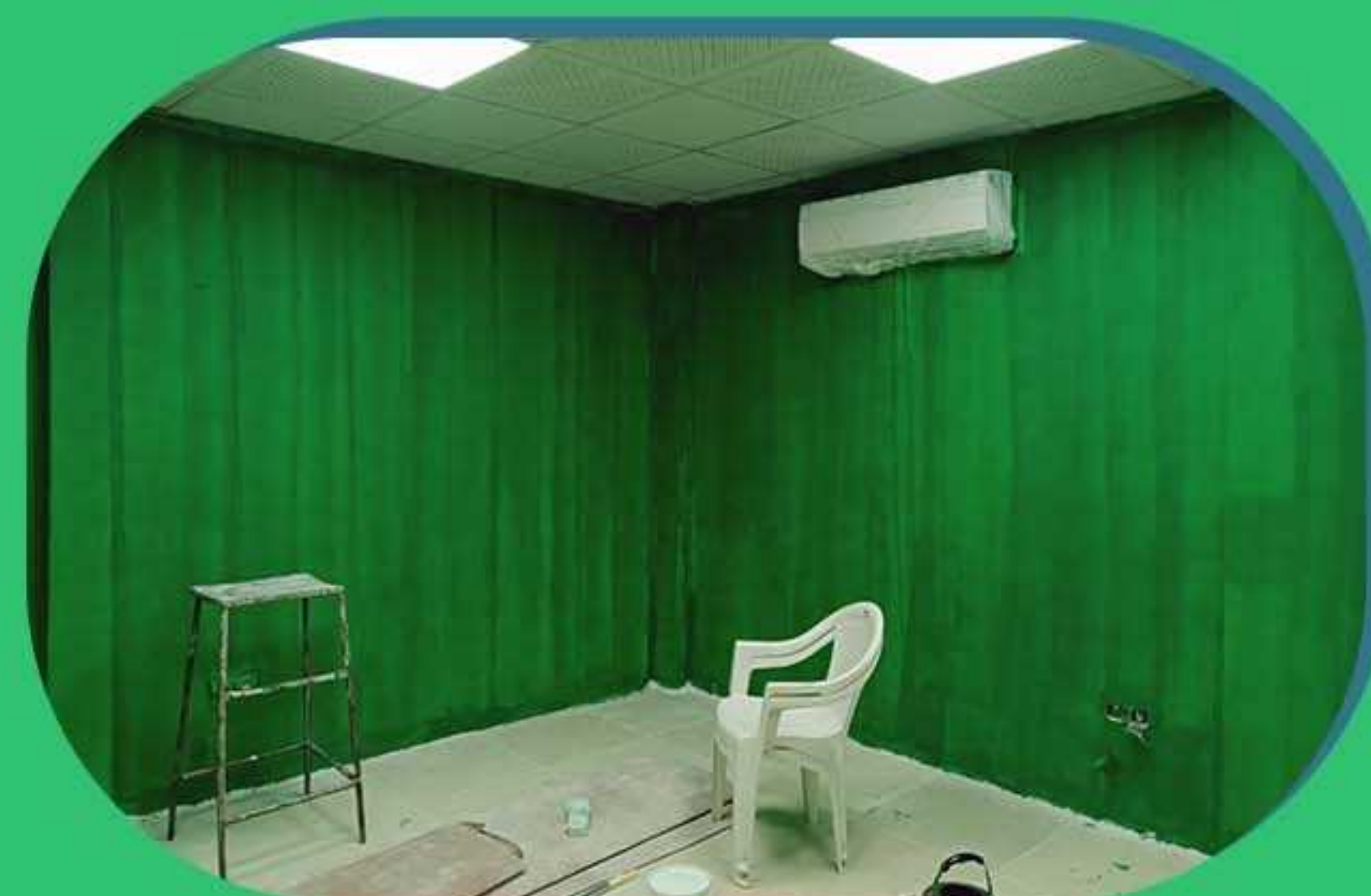
۲۲ بهمن رسید؛ جشن خیابانی. این بار تیم رسانه دوربین داشت اما سرمای زمستان و برف و باران اجازه نمیداد از آن استفاده کنند. دوباره گوشیها به کمک آمدند. تصاویر عجیبی از بچه های مسجد در سرمای استخوان سوز ثبت شد؛ صحنه هایی که ارزش رسانهای بالایی داشتند.

نیمه ی شعبان هم با جشن بزرگ و غرفه های متعدد همراه بود. بچه های رسانه تصمیم گرفتند محله را به «محله ی حضرت زهرا» نامگذاری کنند. بنرهای بزرگ برای تبلیغ جشن بزرگ نیمه شعبان چاپ شد و زیر آن نوشتند «محله حضرت زهرا». آرزو و هدفشان این بود که این محله آنقدر شناخته شود که همه با همین نام بشناسند اش.

در همین ایام، تولید محتوا از سطح پوشش فعالیت های مسجد فراتر رفت. گوشه ای از اتاق بسیج به استودیوی کوچک تبدیل شد. نخستین تولید جدی، ضبط فرازهایی از مناجات شعبانیه بود با همراهی مداح مسجد، آقای دشت بیاض. این کار، تجربه ای تازه و متفاوت بود.

مسیر پیشرفت

ماه رمضان با پانزده شب مناجات خوانی، سفره های افطاری پیاده رویی و شب های قدر، بستر تازهای برای رسانه فراهم کرد. کار تیم رسانهای گسترده تر و سنگین تر شده بود.



در همین بین، باید کارهای جهادی بچه‌های «ابرار» هم پوشش داده می‌شد: «لبخند بهار»، خرید لباس برای بی‌سرپرستان، «پویش زمستان گرم» و... هر کدامشان پروژه‌ای رسانه‌ای برای خودش بود.

سال ۱۴۰۴ رسید. بعد از دوره‌ی بهاره‌ی «۳۶۰ درجه» و در شب ولادت امام رضا (ع)، یک حرکت میدانی بزرگ هم شکل گرفت: «دیوار فلسطین». بچه‌های رسانه با اسپیس، نقشه‌ی فلسطین، پرچم‌ها، کفن‌ها و عکس‌های سوخته‌ی کودکان غزه، دیواری ساختند که فضای مسجد را دگرگون کرد. بازخورد مردم و امام جماعت مسجد آنقدر مثبت بود که دیوار تا یک هفته جلوی مسجد باقی ماند.

۲۲ خرداد ۱۴۰۴، دفتر رسانه رسمیت بیشتری پیدا کرد. آقای غفاری و آقای مهربان تصمیم گرفتند بخش دوم اتاق بسیج را کامل به رسانه اختصاص بدهند. به یک چشم به هم زدن پارچه‌ها و پنل‌های پلاستیکی را کن‌دیم و دیوارها بتونه کاری و سپس رنگ زده شد. میزها را نصب کردیم، لوازم را چیدیم و حالا تبدیل به یک دفتر کامل شد؛ محلی برای رشد و پیشرفت و تحول...

بازگشت به نقطه‌ی شروع؛ عید غدیر بعدی

عید غدیر ۱۴۰۴ فرارسید. یک سال از تشکیل تیم رسانه گذشته بود. حجم کارها به طرز عجیبی زیاد شده بود. هم باید غرفه های جلوی مسجد پوشش داده میشد، هم اطعام ۱۴ هزار پرس قیمه در مدرسه ای دور از مسجد...



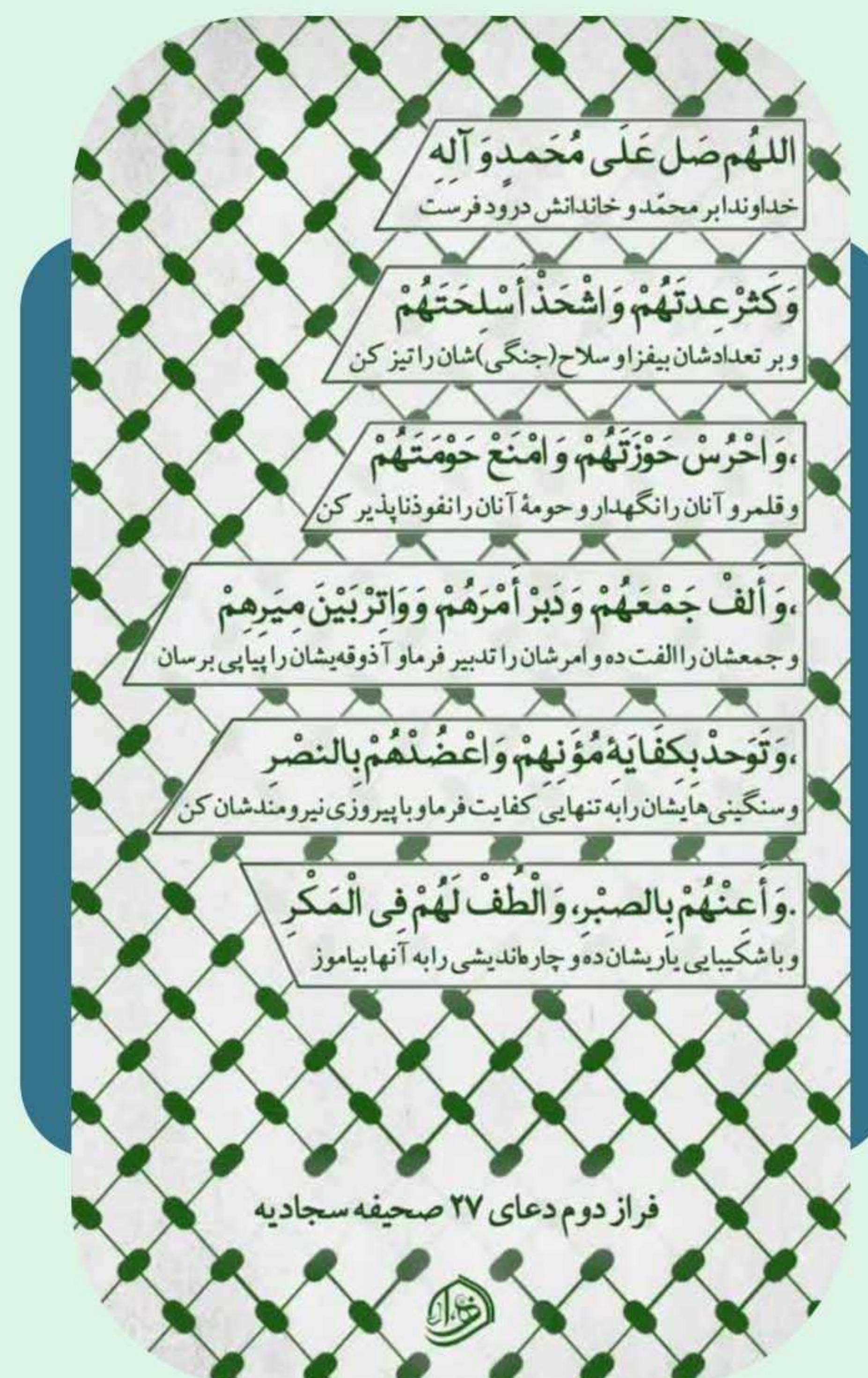
اطعام ۱۴ هزار پرس غذا در مدرسه امام حسین (ع)

در همین زمان، حمله ی اسرائیل به ایران اتفاق افتاد و شرایطی بحرانی پدید آورد. شب آخر جشن عید غدیر، ایران با حمله ی موشکی پاسخ داد و تیم رسانه از این لحظه استفاده کرد. تلویزیون را به پیاده رو آوردند و لحظات حمله ی ایران به اسرائیل را پخش کردند. جمعیت زیادی گرد آمدند، شعار مرگ بر اسرائیل سر دادند و صحنه ای تاریخی ثبت شد.



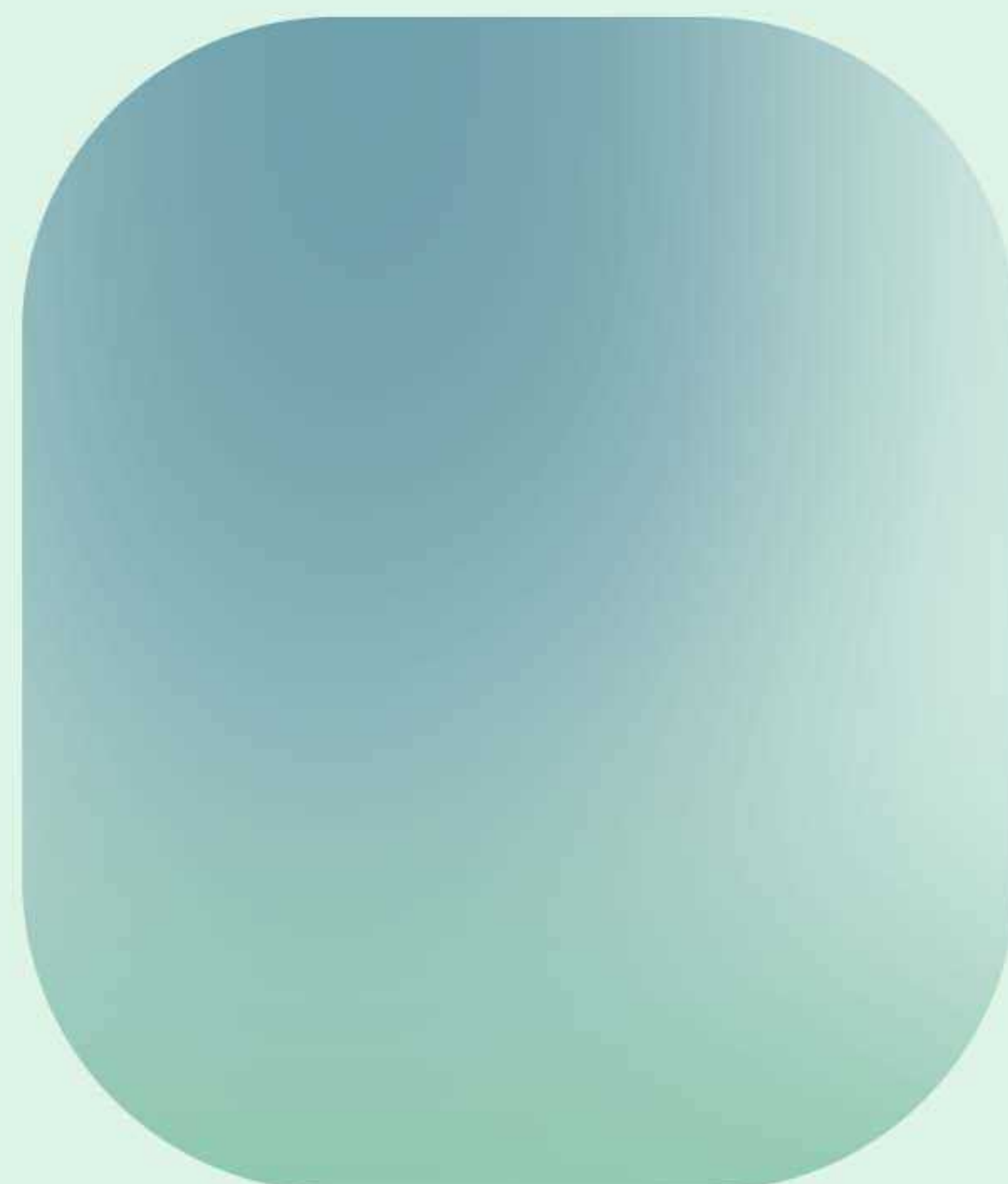
جشن بزرگ خیابونی عید غدیر

در طول جنگ دوازده روزه ی ایران و اسرائیل، تیم رسانه ساکت نماند. با عکس نوشته ها، محتواهای تصویری و حتی ریلز دعای ۲۷ صحیفه سجادیه - همان دعایی که رهبر انقلاب توصیه کرده بودند - به میدان آمد.



چالش های تازه؛ دوره ها، محرم، و اردوهای جهادی

با نزدیک شدن به تابستان، تبلیغات دوره ی جدید آغاز شد. اما درست یک روز بعد از باز شدن سایت ثبت نام، اینترنت ملی شد و همه چیز مختل شد. ثبت نام متوقف شد و همه ی برنامه ها روی هوا رفت. این شد که دوره با تأخیر آغاز گردید.



ماه محرم فرارسید. مراسم های عزاداری با جمعیت عظیم برگزار شد. در دو شب پایانی، جمعیت آنقدر زیاد شد که در مسجد بسته شد. محرم نقطه ی جهش تیم تصویر و تدوین رسانه بود؛ تجربه ای بی نظیر برای بچه ها.

سومین ماموریت چهل تیکه، اردوی جهادی «آبادرو» در روستای حسن آباد سرخس هم تجربه ای متفاوت بود. هفت روز سخت، سه روز اول تیم رسانه جز کادر بود و فقط وظیفه اش رسانه بود و سه روز بعدی با گروه جهادی کار را ادامه دادیم. دیدن تغییر رفتار نوجوانان در طول اردو، برای تیم رسانه تجربه ای انسانی و روحی بود.

آخرین ایستگاه؛ اربعین ۱۴۰۴

تقریباً آخرین کار رسانه ای سال، اربعین ۱۴۰۴ بود. برای نخستین بار، تیم رسانه ی مسجد با رسانه ی بسیج همکاری مشترک داشت. تجربه ای تازه و پراز چالش. اما همانطور که همه ی مسیرشان پراز سختی و برکت بود، این همکاری هم درس ها و تجربه های بزرگی برایشان داشت.



کاروان دانش آموزی ابنالرضا (ع)



مراسم شب عاشورا محرم ۱۴۰۴



مراسم شب عاشورا محرم ۱۴۰۴

روایت تیم جهادی ابرار



گروه
جهادی



ماجرای تیم جهادی ابرار از یک زمستان سرد شروع شد...

دور هم جمع شده بودیم؛ در اتاقی گرم، کنار بخاری و وسایل گرمایشی، بی هیچ احساس سرما. در

همان سکوت، آقای عابدی که به فکر فرو رفته بودند، شروع به صحبت کردند

بچه‌ها... میدونید الآن که ما راحت اینجا نشستیم، چند نفر توی همین شهر دارن توی سرما زندگی

می‌کنن؟ چند تا نوجوان هم سن شماها شاید به خاطر نداشتن یک بخاری، با سرما درگیر باشن؟

این حرف‌ها آن قدر روی دل مان نشست که همان جا تصمیم گرفتیم کاری، هرچند کوچک، برای

محرومان انجام بدهیم؛ برای کسانی که حتی از داشتن یک بخاری هم محروم‌اند.

چند جلسه مشورتی برگزار کردیم و در نهایت قرار شد ۲۰ بخاری تهیه کنیم و بین خانواده‌های نیازمند

توزیع کنیم. بعد از برنامه ریزی، نوبت به جمع‌آوری پول رسید. بچه‌های پایش نهادهای مختلفی دادند؛ در

نهایت تصمیم گرفتیم هم در فضای مجازی و هم در مسجد و به صورت حضوری پول جمع کنیم.

شب‌های سرد آن روزها فراموش نشدنی‌اند؛ بچه‌های جهادی تا آخر شب، در برف و باران جلوی مسجد، پشت یک میز ساده، پول جمع می‌کردند. کم‌کم مبلغ لازم فراهم شد. بخاری‌ها خریداری شدند و روز جمعه ۱۰ اسفند ۱۴۰۳ با جمعی ۱۳ نفره، شروع به توزیع کردیم. فضای مهربانی و همدلی آن قدر پررنگ بود که خستگی از تنمان بیرون رفت و شیرینی کار در جانمان نشست.

لبخند بهار

چند هفته گذشت و رسیدیم به دم دمای عید نوروز. بچه‌ها لباس‌های نو گرفته بودند و کم‌کم آماده عید می‌شدند. اما حال و هوای مهربانی هنوز در جان‌شان زنده بود. تصمیم گرفتیم این بار برای ۳۰ کودک بی‌سرپرست لباس نوتهی کنیم.

بایک ایستگاه صلواتی کوچک، کارت خوان و یک بنر ساده، هر شب در مسجد پول جمع می‌کردیم. این بار چند خیر بزرگوار هم پای کار آمدند و مبلغ لازم سریع‌تر فراهم شد. بعد از جلسات مشورتی، قرار گذاشتیم صبح بچه‌ها را به مرکز خرید ببریم تا خودشان انتخاب کنند و در پایان هم به صرف ناهار برویم.

صبح جمعه ۱۲ اردیبهشت، بچه‌ها را سوار اتوبوس کردیم و راهی مرکز خرید شدیم. هریک از جهادی‌ها کنار یک یا دو بچه قرار گرفت و بادلسوزی در انتخاب لباس، کفش، شلوار، عطر و... همراهی‌شان می‌کرد. صحنه‌های زیبایی بود؛ مثل برادرانی که صبورانه منتظر می‌مانند تا لباس‌های یکی امتحان شوند و بهترین انتخاب صورت بگیرد.





بعد از خرید، سوار اتوبوس شدیم و راهی پیتزاتوکا شدیم. تا آماده شدن غذا، بچه‌ها مشغول بازی شدند. ناهار را خوردیم و بادل‌های خوش به سمت مقصد آخر حرکت کردیم. آن روز از بهترین جمعه‌های زندگی مان شد.

اطعام علوی



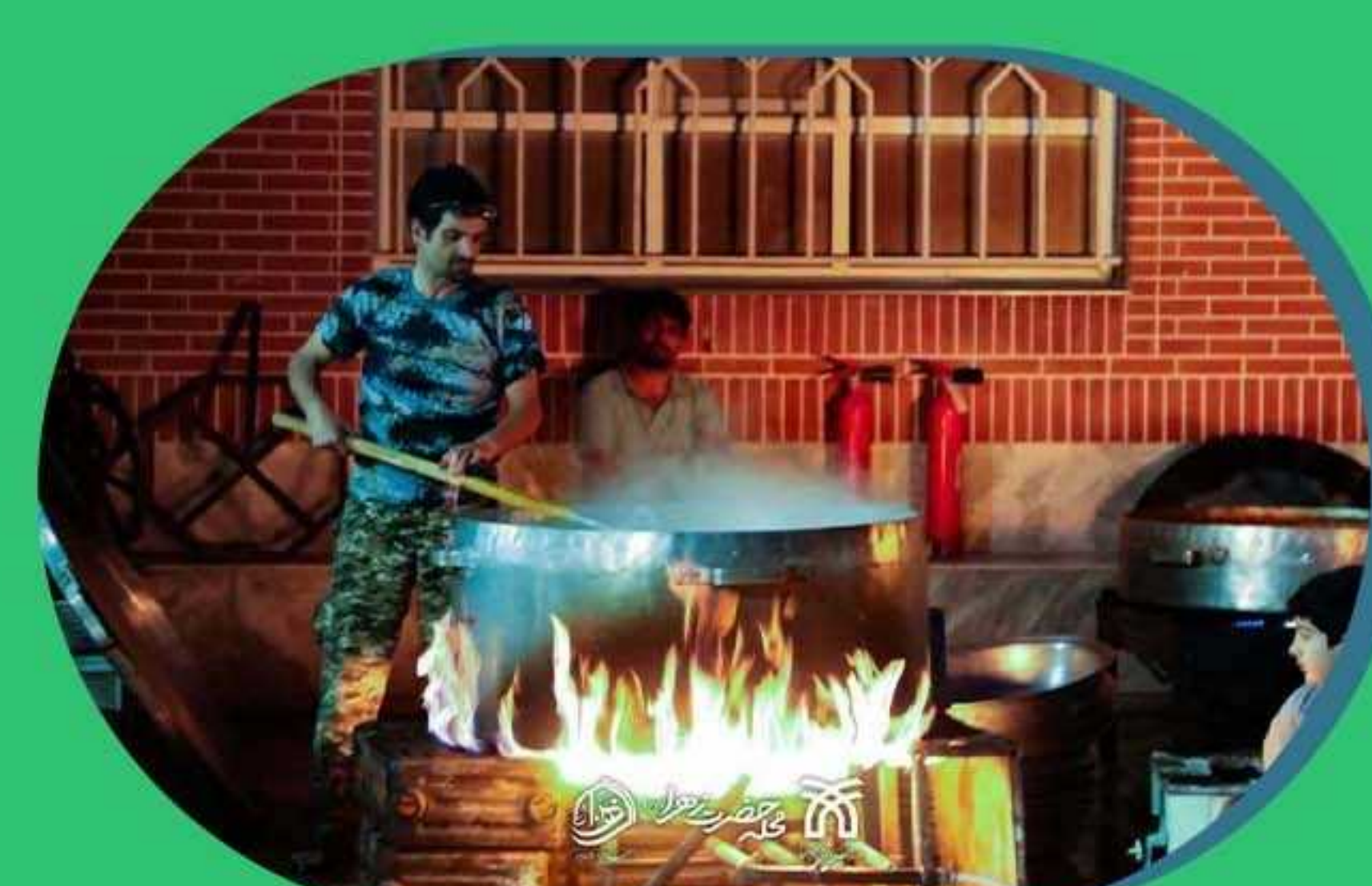
زمان گذشت تا رسیدیم به عید غدیر و اطعام علوی. یک هفته قبل از عید پول جمع کردیم و برای خرید رفتیم. همراه آقای عابدی و چهار نفر از بچه‌ها مواد لازم را تهیه کردیم و با وانت به مدرسه امام حسین (علیه السلام) در برونسی بردیم؛ محلی که قرار بود ۱۴ هزار پرس غذا در آن طبخ شود.



مشکلات یکی پس از دیگری پیش آمد؛ از کمبود گوشت گوسفند تا مسائل دیگر. اما باتوسل به حضرت ام البنین سلام الله علیها همه گره‌ها معجزه آسا باز شد. همه چیز خوب پیش می‌رفت تا این که جمعه رسید...



صبح آن روز خبر حمله اسرائیل به ایران رسید. شهادت سرداران، زن‌ها و کودکان در تهران... وقتی خبر را شنیدیم، همه به سمت مسجد رفتیم. هر کس در گوشه‌ای نشسته بود. فشار آن قدر سنگین بود که انگار قلب‌ها می‌خواست منفجر شود. خبرهای یکی پس از دیگری می‌رسید و دیگر حتی سردار حاجی زاده هم در بین مان نبود.



با این حال، تیم جهادی به سمت مدرسه رفت تا کار را آغاز کند. کسی حال صحبت کردن نداشت، اما کمک‌های تک‌تک بچه‌ها فریاد می‌زد: «تا ما هستیم، کار امیرالمؤمنین علیه السلام روی زمین نمی‌ماند.»

تانکر آب رسید، لپه‌ها خیس خوردند، پیازها رنده شدند و شعله‌ها روشن شدند. عرق‌های بچه‌ها جای اشک‌های مانده در دل را پر می‌کرد. پیازها سرخ شدند و گوشت‌ها با خشم خرد شدند. در همین حین خبر رسید که ورق جنگ برگشته است. با شنیدن خبر راه افتادن پدافند، امید در دل‌ها جوانه زد. کمی بعد، خبر شلیک اولین موشک‌ها آمد... خنده‌های از ته دل، شیرینی انتقام، انرژی تازه‌ای به همه داد.

قیمه‌ها بار گذاشته شد، برنج‌ها آبکش شد و بسته‌بندی‌ها ادامه یافت. با طلوع خورشید و گرمای هوا، سختی کار چند برابر شد. اما بسته‌بندی‌ها کامل شد و تیم‌های پخش غذاها را بار زدند؛ بخشی برای مناطق محروم و نیازمند و بخشی برای جشن‌ها.

آن اطعام، هرچند سخت، اما از خاطره‌انگیزترین اطعام‌ها شد. هر لحظه منتظر ریز پرنده‌ای در آسمان بودیم تا با ملاقه و کفگیر آن را هدف بگیریم! همین شوخی‌ها به بچه‌ها انرژی می‌دادند.

آبادرو؛ بازسازی مدرسه

ایام جنگ گذشت و رسیدیم به محرم؛ دوره «چهل تیکه» آغاز شد. یکی از مأموریت‌ها، اردوی جهادی آبادرو بود. بچه‌های جهادی حالا وارد سال دوم فعالیت خود شده بودند و مسئولیت تدارکات و پشتیبانی بر دوششان بود. آقای عابدی چند بار مسیر مشهد - سرخس را رفت و برگشت تا همه هماهنگی‌ها انجام شود.



روز حرکت رسید. شنبه ظهر وارد سرخس شدیم. استقبال آقای عابدی گرم بود. سوار مینی‌بوس‌ها شدیم و به روستا رفتیم. در اوج گرما، بچه‌های جهادی برای بچه‌های چهل تیکه شربت و میان وعده آماده کردند. ناهار خوردیم و در مدرسه‌ای که محل اقامت بود مستقر شدیم.



صبح یکشنبه به سمت مدرسه سیل زده رفتیم؛ مدرسه‌ای که قرار بود بازسازی شود تا دوباره محلی برای تحصیل بچه‌های شیعه باشد. کارها تقسیم شد؛ بعضی سراغ تخریب و بازسازی رفتند، برخی مشغول آماده‌سازی آب و شربت شدند. همه دست به دست هم داده بودند.



روز اول، تعدادی از بچه‌ها به شرایط سخت معترض شدند و خواستند برگردند. چون چند مربی نتوانسته بودند بیایند، امکان بازگشت نبود. قرار شد دوشنبه بعد از ظهر مربی‌ها با گروه‌هایشان صحبت کنند. انتظار می‌رفت نیمی از بچه‌ها درخواست بازگشت بدهند



اما وقتی مربی‌ها یادآوری کردند که مردم این منطقه همه عمرشان چنین سختی‌هایی دارند و ما تازه دو روز است این جاییم، نتیجه شگفت‌انگیز شد؛ از ۸۰ نفر فقط سه نفر خواستند برگردند. همین اتفاق انرژی عجیبی به همه داد.

روز آخر رسید؛ روز معجزه اردوی جهادی. قرار بود اردو شش روزه باشد و در سه روز دوم فقط کادر، تیم جهادی و رسانه بمانند. اما تعداد زیادی از بچه‌ها درخواست کردند تا آخر بمانند و کار را تمام کنند. حتی همان‌هایی که روز اول معترض بودند، روز سوم با جان و دل پای کار آمده بودند.

سه روز پایانی با اضافه شدن دو نیروی جهادی دیگر، رنگ‌کاری آغاز شد، هرچند تخریب و کاشی‌کاری همچنان ادامه داشت. پنجشنبه ظهر، همه خسته اما سبک‌بال راهی مشهد شدیم. آقای عابدی ماندند؛ با سرم‌ها و بی‌خوابی‌های دو هفته‌ای و برگشت به مشهد. حتی بعد از آقای عابدی گفتند به خاطر خستگی چند باری تا مرز تصادف هم رفتند و برگشتند!

این‌طور بود فهمیدیم واقعاً خدا با ما است...



خب، رسیدیم به بخش جذاب دوره‌های فصلانه مون:)

ما اولین دوره‌ای که برگزار کردیم مربوط به فصل تابستون میشه و وقتی خواستیم این دوره رو شروع کنیم فکر نمی‌کردیم که اینقدر مورد استقبال قرار بگیره و نقطه شروعی باشه برای تحول در دوره‌های تابستانی که در سرتاسر کشور رایج است.

داستان از جایی شروع میشود که مادر یک اتاق دور هم جمع شدیم تا برای دوره تابستانه مسجد برنامه ریزی کنیم.

استاد شاهرخی، کسی بود که تو جلسات برنامه ریزی ما رو همراهی و راهبری میکردند. در دل پیشنهاد هایی که ما برای دوره تابستانه میدادیم؛ از برگزاری کلاس های مهارتی و اعتقادی و برنامه های تفریحی، آقای شاهرخی پیشنهادی دادند که کاملاً متفاوت از همه پیشنهاد های مطرح شده بود و برای اولین بار بود که این را می‌شنیدیم. پیشنهادی که در مشهد و سرتاسر کشور نو و تازه بود...

وقتی کسی اسم دوره تابستانه رو میشنوه ناچار ذهنش میره سمت کلاس های مهارتی و برنامه های تفریحی و... جایی که دانش آموزان و نوجوانان ثبت نام میکنند و سر کلاس میشینن و یاد میگیرن.

اما ما خواستیم یک حرکت نویی رو راه بندازیم و شروع کنیم.

نوجوان مومن انقلابی مسلماً باید از جهت اخلاقی و اعتقادی و مهارتی به قله رسیده باشه، حالا ماهایی که می‌خوایم نوجوون ها رو به این قله در این سه تا عرصه برسونیم معمولاً توی این چند ده سال گذشته رو آوردیم به برگزاری کلاس و حلقه های معرفتی، جایی که نوجوون سر کلاس میشینه و استاد میاد و تعلیم میده.

اما این روش به نظر ما خیلی هم تأثیر گذاری لازم رو نداره. یعنی نوجوون اونقدر ها هم داخل قالب "کلاس" یاد نمیگیره و همچنین نوجوون های امروز شاید خیلی با نشستن سر کلاس و استاد اومدن انس نداشته باشه و باید متصدی های این امر به قالب های به روز تر رو بیاورند.

یادگیری دردل میدان

بهترین روی و نوع یادگیری، جایی است که انسان بیشترین درگیری را دارد و مسئله و سوال بیشتری برایش به وجود می‌آید، جایی است که "تجربه" میکند. پس ما او مدیم اون چیزهایی که میخواستیم به نوجوون‌ها یاد بدیم و مورد نیازشون بود رو در دل میدون و وسط تجربه کردن بهشون یاد بدیم. دوره تابستانه "چهل تیکه" با این هدف و این شعار شکل گرفت:

"تجربه زیست متفاوت در دنیای حقیقی"

در دنیایی که فضای مجازی تموم زندگی ما رو تحت الشعاع قرار داده و نوجوون‌ها و خودمون دائم در فضای مجازی سیر میکنیم و زندگی میکنیم، لازمه که با واقعیت‌های زندگی مواجه بشیم و خودمون رو برای دنیای حقیقی خودمون آماده کنیم و خودمون رو توانمند کنیم. تو این دوره تابستانه، نوجوون‌ها به گروه‌های مختلف تقسیم میشن و قراره چندین "مأموریت" رو انجام بدن و با هم مسابقه بدن. مأموریت‌هایی که در هر کدام نوجوون یک مهارت ویژه‌ای رایاد میگیرد و با ان درگیر میشود. مأموریت‌هایی مانند "آبادرو"، "اسکانسیوم"، "کادرالیا"، "کدشب" و... مهارت‌های فنی و اقتصادی و رسانه‌ای و...

همه اینها در قالب مسابقه و تجربه میدانی نوجوون‌ها رو به چالش میکشه و مجبورند برای برنده شدن تو مسابقه دنبال یادگیری این مهارت‌ها برونند.

اولین دوره رو تو مدارس امام حسین (ع) برگزار کردیم.

ثبت نام رواز دانش آموزان کلاس هفتم تا نهم شروع کردیم و آمار اولیه ثبت نام تا ۱۴۰ نفر رفت و دوره رو شروع کردیم... تقریباً بچه‌ها به ۹-۱۰ تا گروه ۱۵ نفره تقسیم شدند و خودشون رو آماده می‌کردند. هر مربی با گروه خودش ارتباط گرفت و بچه‌ها رو برای افتتاحیه دوره به مسجد دعوت کردند. افتتاحیه رو در مسجد برگزار کردیم، جنگ شادی و توزیع کاتالوگ دوره چهل تیکه و توضیح مأموریت‌های آینده دوره چهل تیکه به بچه‌ها...

دوره تابستانه "چهل تیکه" نقطه شروعی است برای ورود به دوره‌های بعدی...

دوره پاییزه "اوج"، دوره زمستانه "اگسیر"، دوره بهاره "۳۶۰ درجه"

دوره‌هایی که در یک سال هر کدام قطعه‌ای از یک پازل را تکمیل میکنند.

اولین مأموریت؛ مأموریتی بارنگ و بوی اقتصادی داشت و بچه‌ها باید با توجه به بودجه اولیه‌ای که در اختیار داشتند، یک کسب و کار کوچک راه می‌انداختند و بیشترین درآمد و سود رو بدست می‌آوردند. البته که به بهترین و خلاقانه‌ترین ایده کسب و کار هم امتیاز ویژه‌ای تعلق می‌گرفت.

قبل از شروع رسمی مأموریت، بچه‌ها رو برای آشنایی بیشتر با فضای کسب و کار به کارخانه شاداب بردیم و فردای اون روز براشون یک کارگاه بوم کسب و کار برگزار کردیم.

حالا وقت این بود که بچه‌ها هر کدام به مدت یک هفته برن سراغ کسب و کار خودشون



مأموریت اول، کارگاه بوم کسب و کار
برنامه ریزی گروه‌ها برای فروش محصولات خود

جلسات گروهی با حضور مربی‌ها برگزار شد و هر گروه به ایده‌ای رسیدند.

عده‌ای رفتن سراغ درست کردن پیراشکی خونگی و فروش اون، عده‌ای تولید واکس ماشین و عده‌ای کیف و کفش چرم و عسل ساندویچ سرد و کتیه و پرچم و...

دومین مأموریت بچه‌ها تو حال و هوای محرم و نوکری در خونه این آقا است.

در این مأموریت بچه‌ها باید مسئولیت میزبانی یک روز از مراسم هیئت را به عهده می‌گرفتند و صفر تا صد برنامه به عهده آنهاست. روزها بین گروه‌ها تقسیم شد و گروه‌ها آماده میزبانی از عزاداران امام حسین (ع) شدند.

جمعیت مستمعین به ۲۰۰-۳۰۰ نفر میرسید و غالباً هم دانش آموزان و نوجوان بودند. مراسم باشکوهی شد و مهم‌ترین بخش این مراسم همین میزبانی گروه‌های نوجوان بود.

مأموریت سوم بچه‌ها بیشتر از پیش چالشی شده بود و مسابقه و رقابت روبین بچه‌ها پررنگ‌تر کرده بود.

بچه‌ها باید توان این مأموریت بازی‌هایی مثل اتاق فرار، VAR، بازی‌های کارتی رو تجربه می‌کردند و مسابقه میدادند. بالاخره به پایان دوره تابستانه "چهل تیکه" رسیدیم.

طوری برنامه ریزی کرده بودیم که آخرین مأموریت با اربعین حسینی مصادف بشه و همه بچه‌های چهل تیکه رو ببریم پیاده روی اربعین

ثبت نام کاروان اربعین حسینی رو شروع کردیم و با اکثر بچه‌ها به پیاده روی اربعین رفتیم و اختتامیه دوره رو بعد از برنامه اربعین و همزمان با افتتاحیه دوره پاییزه اوج انداختیم.



مراسم عزاداری دهه اول محرم ۱۴۰۳



مأموریت سوم، برج برفی

رسیدیم به دوره پاییزه اوج

دوره پاییزه "اوج"، جایی که بچه های چهل تیکه وارد مرحله بعدی دوره ها می شن و فضای جدیدی رو تجربه می کنن.

پس از گذشت فصل تابستان و دوره چهل تیکه نوبت به دوره پاییزه "اوج" می رسه که یکم دوره حال و هواش عوض میشه. در این دوره علاوه بر فضای تفریحی که فراهم شده است، بر روی رشد مهارتی مخصوصا مهارت هایی که در تحصیل دانش آموز جایگاه ویژه ای دارد تمرکز شده است. دانش آموزان طبق گروه بندی دوره قبل و مربی مشخص شده نیز در این دوره شرکت خواهند داشت و در هفته سه روز را در مسجد حضور می یابند؛ چهارشنبه (هیئت)، پنجشنبه و جمعه. به طور میانگین در این دوره هر گروه یک و یا دوبار برنامه "شب در مسجد" را تجربه خواهند کرد و در برنامه هایی که تدارک دیده شده شرکت میکنند. برنامه هایی مثل کارگاه های مهارتی، گعده، برنامه تفریحی مانند سالن فوتسال، لیزرتگ و...

سومین دوره؛ دوره زمستانه "اکسیر" با محوریت مباحث معرفتی و صد البته با چاشنی تفریحی برگزار خواهد شد. رشد نوجوانان در ابعاد مختلفی همچون مهارتی، تحصیلی، اعتقادی و اخلاقی... جزو اهداف مادر دوره های فصلانه می باشد که ما در این فصل بر روی رشد معرفتی و اعتقادی نوجوان دست گذاشته ایم. در این دوره نیز همانند دو دوره قبلی نوجوانان برنامه شب خواب و همچنین برنامه های تفریحی در کنار برنامه های اصلی معرفت افزایی نیز در مسجد برای گروه ها برنامه ریزی شده است.





چهارمین دوره ما و آخرین دوره اسمش ۳۶۰ درجه است.

این دوره در بهار برگزار می شود و چون در ایام امتحانات رفقا است، تمرکز اصلی ما در این دوره بر روی درس و برنامه های مطالعاتی بچه هاست تا بتوانند در امتحانات ترم دوم مدرسه خود بهترین نتیجه رو کسب کنند.

تو این دوره مربی ها با اعضای گروه هاشون سه - چهار روز در مسجد می خوابند و در طی روز برنامه های مطالعاتی و کلاس رفع اشکال و حل نمونه سوال برای رشد درسی بچه ها برنامه ریزی شده و برای سرگرمی و نشاط جمع هم برنامه هایی مثل فوتبال و بازی های کارتی و... نیز برنامه ریزی شده است.

یکسال گذشت، یکسال تجربه

داشتیم نزدیک میشدیم به تابستان و باید برنامه ریزی های لازم رو برای دومین دوره تابستانه انجام میدادیم.

جلسات برنامه ریزی دوره رو شروع کردیم و شب و روز در حال گفتگو و صحبت بودیم و با توجه به تجربه سال گذشته داشتیم دوره رو مینوشتیم.

دو سه نفری جلسه می گذاشتیم، بعد از گذشت چند ساعت دیدیم ساعت ۲-۱ شب شده و تصمیم گرفتیم ادامه جلسه رو بیرون از مسجد بگیریم.

فرش رو برداشتیم و چایی دم کردیم و رفتیم بیرون از مسجد و توهوای خنک ادامه جلسه رو گرفتیم.

بالاخره سند دوره چهل تیکه رو تدوین کردیم و همه چی آماده شد.

مقدمات ثبت نام رو فراهم کردیم، پوستر طراحی شد و تیزرهای دوره تدوین شد.

تبلیغات رو شروع کردیم و چند روز مانده به ثبت نام دوره ناگهان...

خبر انفجار در برخی از مناطق مختلف تهران به گوشمان رسید، اعلان رسمی جنگ توسط اسرائیل و آغاز جنگ میان رژیم منحوس صهیونیسم با ایران

در کنار تمام دغدغه‌هایمان نسبت به جنگ و اتفاقات اون، ذهنمان درگیر برگزاری دوره شد...

برگزار کنیم یا نکنیم؟

استقبال میشه یا نمیشه؟

بعد از چند روز مشورت و فکر بالاخره تصمیم گرفتیم برگزار کنیم.

یکی دو روز مانده تا ثبت نام دوره، اینترنت هاملی شد و مشکل دوم ما شروع شد.

باز هم صبر کردیم تا اوضاع کمی به حالت عادی برگردد تا بتونیم ثبت نام رو شروع کنیم اما وقت داشت تلف میشد و برنامه ریزی هامان بهم میریخت.

تصمیم گرفتیم ثبت نام رو به صورت دستی انجام بدیم تا زمانی که اینترنت هادرست شود.

به خاطر شرایطی که پیش اومد دوره مان دیرتر از زمانی که برنامه ریزی کردیم شروع شد و چند تا از مأموریت هامون رو نتونستیم برگزار کنیم و شاید

این برایمان تلخ‌ترین اتفاقی بود که میتونست رخ بده.

ما توی برنامه ریزی مان ۶ تا مأموریت برای دوره تعریف کرده بودیم؛

آبادرو، اسکناسیوم، کد شب، عصر پرچم، رکاز، کادرالیا

به ترتیب هر کدوم از این مأموریت ها روی چند تا موضوع تمرکز میکرد:

روحیه جهادی و مسائل فنی، اقتصاد، مهارت فکری، محرم و نوکری، نقشه گنج و معما، رسانه

که تصمیم داشتیم توی هر کدوم از این مأموریت ها بچه ها رو از جهات مختلف آزمایش کنیم و به چالش بکشیم و تجربه های جدیدی رو نشونشون

بدیم که متأسفانه مأموریت کادرالیا و رکاز و اسکناسیوم رو به خاطر اتفاقاتی که افتاد و نبود وقت نتونستیم برگزار کنیم:)

بالاخره ثبت نام تموم شد و گروه بندی ها انجام شد و بچه ها رو برای آشنایی با دوره و برنامه افتتاحیه دعوت کردیم بیان حسینیه سیدالشهدا تو منطقه برونسی به عنوان "مأموریت صفرم"

مأموریت صفرم داشت شروع میشد و بچه ها هیچ ذهنیتی از اینکه قراره چه اتفاقی بیفته نداشتند.

بعد از تکمیل تعداد، بچه ها درون کلاس راهنمایی شدن تا مسئول دوره بیاد و برنامه ها رو کامل بهشون توضیح بده.

آخرای توضیح مسئول بود که به صورت ناگهانی یک نفر بالباسی نظامی و تفنگ وارد شد و...

برنامه مون این بود تا برای بچه های یک برنامه تفریحی برای شروع دوره بریزیم و از فضای بزرگ حسینیه استفاده کرده بودیم و نقشه بازی لیزر تگ رو چیندیم که تقریباً نصف روز زمان برد از مون...

بچه ها هدایت شدن سمت زمین بازی و به نوبت وارد زمین شدند و مأموریت صفرم رو انجام دادند.

بعد از مأموریت صفرم قرار بود مأموریت عصر پرچم، سپس مأموریت کد شب و بعد از اون مأموریت آباد رو برگزار بشه...

ما گزارش تصویری و کلیپ ها رو از تک تک این برنامه ها به صورت مفصل تو سایت مون گذاشتیم و میتونین تو سایت همه رو ببینین:)



گروهان یا زهرا (سلام الله علیها)

گروهان یا زهرا (سلام الله علیها) «در مسجد الزهرا (سلام الله علیها)، با هدف تربیت نسلی از جوانان انقلابی و متخصص در امور نظامی، فعالیت خود را آغاز نموده است. ما بر این باوریم که در عصر حاضر، تلفیق ایمان راسخ و دانش نظامی، ضرورتی انکارناپذیر برای حفظ ایران اسلامی است

آغاز یک حرکت

پیش از این، مسجد الزهرا (سلام الله علیها) فاقد برنامه‌های منسجم در حوزه آموزش‌های نظامی بود. با همت والای آقای غفاری و آقای معلم، این خلأ برطرف گردید و «گروهان یا زهرا (سلام الله علیها)» با جذب و سازماندهی جمعی از نوجوانان دغدغه‌مند، فعالیت خود را آغاز نمود. نخستین گام، حضور در بهشت رضا عهد با شهدا و فراگیری اصول نظام جمع بود. در ادامه، جلسات آموزشی مستمر، در مسجد برگزار شد. در سه ماهه اول این جلسات، اعضای گروهان با تجهیزات انفرادی و سازمانی، مبانی استتار، اختفاء و پوشش، جهت یابی و احکام مربوط به آن، و در سه ماهه دوم کار با سلاح‌های سازمانی بسیج آشنا شدند. هم‌زمان، گشت‌های بسیج پایگاه مسجد نیز با مشارکت فعال اعضای گروهان شکل گرفت و برنامه‌های عملی استتار در طبیعت و تجربه تهیه آتش و پخت غذا در طبیعت به اجرا درآمد.

اهداف و آرمان‌ها

آرمان «گروهان یا زهرا (س)»، تربیت جوانانی است که با تکیه بر ایمان، شجاعت، ولایت‌مداری، اصول نظامی و نظم، در مسیر پاسداری از انقلاب اسلامی، سربازی امام‌زمان (ع) و حراست از مرزهای میهن عزیزمان گام بردارند.



برنامه‌های آموزشی تفریحی گروهان

روزهایی که بی‌اثر نگذشت...

در این ششصد روز، باور کردیم که مسجد فقط دیوار و سقف نیست؛ قلب تپنده‌ای است که با همت و عشق می‌وزید. از یک اعتکاف ساده تا اردوهای جهادی، از هیئتی نوجوان محور تا رسانه‌ای کوچک، هر قدممان را با ایمان برداشتیم و هر شبمان را با امید به صبح رساندیم.

این روایت، روایت حرکت است؛ حرکت مردمانی که نشستن را بر رفتن ترجیح ندادند. روایت روزهایی که بی‌اثر نگذشت، چون در هر لحظه‌اش، بذری کاشتیم، آتشی روشن کردیم و راهی تازه گشودیم. و اینک پایان این دفتر نیست؛

آغاز فصل‌هایی است که هنوز نوشته نشده‌اند.

به یاری خدا و همت شما، مسجد ما همچنان زنده، پویا و پیشرو خواهد ماند.

برای اطلاع از آخرین برنامه‌ها، ما را در فضای مجازی دنبال کنید.

هیئت جنت الزهرا(س)



@JANNATALZAHRA_IR



مسجد الزهرا(س)



@ALZAHRAMASJED_IR

سایت مسجد

ALZAHRAMASJED.IR

